در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۹۹
مقدمه اصول

جلسه 2

بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

احتیاج علوم به موضوع واحد

بین اهل فن نزاع واقع شده در اینکه آیا هر علمی نیازمند و یا دارای موضوع واحد که قدر جامع بین موضوعات همه مسائل است می‌باشد یا خیر؟

مشهور قول اول را پذیرفته‌اند و در مقابل بزرگانی مانند محقق عراقی، محقق خوئی و امام خمینی(رحمهم الله) و جمعی دیگر قول دوم را پذیرفته‌اند و برخی بین علوم حقیقی و علوم اعتبار تفصیل داده‌اند.

بررسی دلیل مشهور

مشهور برای این مدعا چند دلیل ذکر کردند که فقط یک دلیل را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مشهور به «قاعده الواحد» تمسک کرده و می‌گویند از طرفی تمام مسائل یک علم دارای غرض واحد است ـ مثلاً در علم اصول غرض، تمکن از استنباط حکم شرعی است یا غرض در علم نحو «حفظ اللسان عن الخطأ فی المقال» است و...ـ از طرف دیگر «الواحد لا یصدر إلا عن الواحد» یعنی واحد فقط از واحد صادر می‌شود؛ در نتیجه اگر غرض، غرضِ واحد است «و الواحد لا یصدر إلا عن الواحد»، پس باید موضوع واحد باشد که دارای غرض واحد است و هذا هو المطلوب.

بررسی قاعده «الواحد»

در علم اصول در موارد متعدد به قاعده الواحد تمسک شده است لذا باید دید که آیا به قاعده الواحد در علم اصول، در فقه، می‌شود تمسک کرد یا نه؟

کلام مرحوم ملاصدرا (رحمه الله)

جایگاه قاعده الواحد در فلسفه بسیار مهم است و از قواعدی است که فلاسفه‌ی اسلامی از ابتدا این قاعده را مطرح کردند تا به مرحوم آخوند ملاصدرا(رحمه الله) رسیده‌است.

ایشان در کتاب اسفار اربعه حدود پنجاه صفحه درباره قاعده الواحد بحث می‌کند. ایشان ابتدا پنج اصل را به عنوان مقدمه برای این قاعده ذکر کرده‌است. در ادامه می‌فرماید «هذه الأصول الممهدة التی قد مر ذکرهما مما یستقل به العقل النظری» در این اصول، عقل نظری استقلال دارد و در آن مسئله تقلید، تعصب و عناد مطرح نیست؛ یعنی هر کسی با رجوع به عقل سلیم این

اصول را می‌پذیرد. این اصول مقدمه‌ای است برای اثبات اصل و عکس این قاعده.

فلاسفه می‌گویند این قاعده دو طرف دارد:
الف- اصل: از واحد فقط واحد صادر می‌شود.
ب- عکس: واحد فقط از واحد صادر می‌شود.
به بیان دیگر قسمت اول قضیه می‌گوید، «الواحد لا یصدر منه إلا الواحد» و قسمت عکس قضیه می‌گوید «الواحد لا یصدر إلا عن الواحد».

در ادامه می‌فرماید «و أن لیس فی طباع الکثره بما هی کثره أن تصدر عن الواحد و أن یصدر عنها مبدعان معا بل واحد فواحدا إلی أن یتکثر الجهات و الحیثیات- و ینفتح باب الخیرات.» علت مطرح شدن این قاعده این است که بگویند از وجود خدای تبارک و تعالی یک چیز صادر می‌شود و آن هم همان عقل اول است که در بعضی از روایات هم ذکر شده که اول ما خلق الله نوری که مقصود، نور پاک پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است.

در زمان‌های مختلف و حتی در زمان ما برخی از علما و بزرگان هستند که مذاقشان با فلسفه سازگاری ندارد و وقتی با برخی از این افراد صحبت کردم معلوم شد یی از جهات مخالفت با فلسفه همین قاعده است. اما مرحوم ملاصدرا(رحمه الله) به این افراد حمله کرده و می‌گوید «فلعل هذا الأصل من فطریات الطبع السلیم و الذوق المستقیم کما مر ذکره إلا أن المعاندین لأهل الحق جحدوا هذا الأصل أشد جحودا کیلا ینفتح علی أحد باب الحکمه و لا ینکشف إثبات النور المجرد و الجوهر المفارق و الصوره المفارقه عن المواد و الأجرام...»[1]

تا اینجا جایگاه قاعده الواحد نزد فلاسفه روشن شد که این قاعده در نزد آنان از مسلمات است؛ پس فکر نکنید قاعده‌ای است که بعضی از فلاسفه آن‌را نقل کرده باشند، بلکه در تاریخ فلسفه آمده است که از اولین فیسلوف اسلامی -یعقوب بن اسحاق کِندی- تا ملاصدرا(رحمه الله) این قاعده را قبول دارند.

مفاد «قاعده الواحد»

در این قاعده کلمه «واحد» و «صدور» وجود دارد. فلاسفه واحد را به واحد حقیقی و غیر حقیقی و واحد حقیقی را به ذاتی و غیر ذاتی تقسیم و برای غیر حقیقی هم تقسیماتی کرده‌اند.

با بررسی کلمات فلاسفه می‌بینیم برخی از واحد، تعبیر به «شیء واحد» و برخی تعبیر به «بسیط» می‌کنند؛ یعنی می‌گویند موجودی که بسیط است و در آن ترکب وجود ندارد چنین خبری لا یصدر منه إلا همان شیء بسیط، لا یصدر منه إلا الواحد. اما این تعابیر قابل جمع است به این بیان که مقصود از واحد یعنی واحد من جمیع الجهات که وحدت عین ذات او باشد نه این‌که عارض بر آن شده باشد و موجودی که وحدت عین ذات اوست و عارض بر ذات او نیست بسیط است. گاهی اوقات هم تعبیر به وحدت حقّه می‌کنند.

فلاسفه برای این قاعده بیانی ذکر می‌کنند که فقط منحصر به خدای تبارک و تعالی می‌شود و گاهی بیان دیگری دارند که شامل هر شیئی می‌شود یعنی می‌گویند هر شیء از هر جهت واحده فقط یک معلول واحد دارد.

دلیل قاعده «الواحد»

در مورد دلیل این قاعده هم هر چند مرحوم ملاصدرا مسئله فطرت را مطرح کرده و اصولی آورده‌است، اما مهم‌ترین دلیل بر

قاعده الواحد برهان سنخیت بین علت و معلول است؛ به این بیان که کمال موجود در معلول، باید به نحو کاملتر در علت موجود باشد و وقتی وجود علت کامل است، معلول هم باید سنخ او باشد یعنی معلول در کمال باید از سنخ کمال موجود در علت، لکن یک مرتبه‌ی نازلتر باشد؛ پس نمی‌شود بگوئیم علت موجودی است که قدرت علی الاطلاق دارد ولی معلول اولی که از او به وجود می‌آید یک موجود ضعیف است.

از کسانی که خیلی با قاعده الواحد مخالفت کرده و همه ادله‌اش را مورد ناقشه قرار داده‌اند، فخر رازی در المباحث المشرقیه است؛ اما فلاسفه از طریق برهان سنخیت، این قاعده را پذیرفته‌اند.

برهان ملاصدرا(رحمه الله) بر اثبات قاعده

إنه لو صدر عن الواحد من حیث إنه واحد «ألف» و «ب». مثلاً «ب» لیس بـ«الف»، نقد صدر عنه من الجهة الواحدة «ب» و ما لیس بـ«ب» و ذلک یتضمن اجتماع النقیضین.[2]

به این دلیل چند اشکال وارد است:
اشکال اول: اگر همان «ب» عنوان ما لیس بـ«ب» داشته باشد، این اجتماع نقیضین می‌شود در حالی که عنوان ما لیس بـ«ب» صدق بر «ب» نمی‌کند.

اشکال دوم: وحدت ذاتی حقه مانع از تحقق معالیل متعدد نیست و در حقیقت در این استدلال و برهان یک مصادره به مطلوبی شکل گرفته است.

اشکال سوم: دیگر برهانی که ملاصدرا(رحمه الله) خیلی روی آن تکیه می‌کند این است که علت واحده، کمالی دارد. اگر دو معلولِ «الف» و «ب» از او صادر شود، روشن است که «الف»، «ب» نیست، پس لازم می‌آید از جهت واحد، دو چیز مختلف صادر شود که نتیجه آن اجتماع نقیضین است.

این قاعده با بعضی از قواعد فلسفی دیگر هم سازگاری ندارد. وقتی می‌گوئیم وجود خدای تبارک و تعالی وجود کامل همه موجودات است و کمال هر موجودی در خدای تبارک و تعالی است ـ از همین جا مسئله تشکیک در وجود را مطرح می‌کنند ـ هم با این قاعده سازگاری ندارد.

اشکال چهارم، وقتی به ظواهر آیات قرآن رجوع کنیم این قاعده با ظواهر بسیاری از آیات هم سازگاری ندارد. مثلاً در آیه «وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی»[3] ظاهر است و «وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفین»[4]، «وَ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَق»[5]، «خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَة»[6]، «وَ اللَّهُ خَلَقَ کُلَّ دَابَّة»[7]، «خَلَقَ کُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیرا»[8] و... نیز از این قبیل است و اگر بخواهیم در تمام این اسنادها تصرف کرده و بگوئیم مجازی است قابل التزام نیست.

بله سنخیت تا حدی قابل قبول است، یعنی از موجود کامل، امر غیر کاملی بوجود نمی‌آید ولی چه کسی گفته آن امر کامل باید یک چیزی باشد؟ ما معتقدیم خداوند بر طبق آیه شریفه «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُون»[8] که شیء واحد نیست بلکه در آن واحد می‌تواند همه اشیاء عالم را خلق کند ولو مخلوقات اختلاف رتبی دارند؛ یعنی برخی از این مخلوقات مثل عقل یا نور مقدس پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) است که نزدیکی اینها به علت مُحدثه‌ی عالم و مخلوقات بیش از سایر موجودات است، ولی به این معنا نیست که از ابتدا بگوئیم باید این بیاید و بعد خدا به واسطه این سایر معلول‌ها را بوجود بیاورد؛ در حالی‌که لازمه قاعده الواحد این است که به سبب این واحد، بقیه معلولات خلق شود، یعنی دو مرتبه معلول اول باید معلول دوم

را درست کند و با قاعده الواحد عقول عشره را درست می‌کند، عقل اول، عقل دوم تا برسد به عقل عاشر.

برخی موارد استفاده از «قاعدة الواحد» در اصول

در اصول دوره گذشته، در چند بحث از قاعده الواحد بحث کردیم:

الف- موضوع علم: که بحث فعلی ما است.

ب- وضع مرکبات: بحث این است که آیا همانطوری که مفردات و هیئات وضع مستقل دارند علاوه بر اینها برای جمله بما هی جمله وضع دیگری داریم یا نه؟

ج- تصویر قدر جامع برای افراد صحیح در عبادات

د- واجب تخییری که مکلف مخیر بین خصال کفاره است، بحث در این است که کدام یک واجب است؟ در اینجا می‌گویند چون غرض واحد است پس قدر جامع بین اینها متعلق وجوب است و به قاعده الواحد تمسک می‌کنند.

هـ - واجب کفایی

و- تعدد شرط و وحدت جزاء

ز- حمل مطلق بر مقیّد

ح- تجری و...

مواردی که بیان شد و منحصر به این‌ها هم نیست به این جهت است که ببینید یکی دو مورد نیست و حدود ده مورد در علم اصول رد پای «قاعده الواحد» وجود دارد؛ پس لازم است در مورد این قاعده اتخاذ نظر کنید و ببینید آیا این قاعده از لحاظ فلسفی قابل پذیرش است یا خیر؟! در مرحله بعد اگر کسی در فلسفه این قاعده را پذیرفت آیا می‌توان به آن در علم اصول یافته تمسک کرد یا خیر؟!

نسبت به جریان این قاعده در ما نحن فیه مجموعاً مرحوم عراقی(رحمه الله) در نهایةالافکار سه اشکال و مرحوم آقای خوئی(رحمه الله) در محاضرات دو اشکال دارند که برخی از این اشکالات را ان‌شاءالله بیان خواهیم کرد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] «هذه الأصول الممهده التی قد مر ذکرهما مما یستقل به العقل النظری الذی لیس لعینه غشاوه التقلید و لا لمرآته رین العصبیه و ظلمه العناد لإثبات أن الواحد الحق الصرف و کذا الواحد بما هو واحد لا یصدر عنه من تلک الحیثیه إلا واحد و أن لیس فی طباع الکثره بما هی کثره أن تصدر عن الواحد و أن یصدر عنها مبدعان معا بل واحد فواحدا إلی أن یتکثر الجهات و الحیثیات- و ینفتح باب الخیرات فلعل هذا الأصل من فطریات الطبع السلیم و الذوق المستقیم کما مر ذکره إلا أن المعاندین لأهل الحق جحدوا هذا الأصل أشد جحودا کیلا ینفتح علی أحد باب الحکمه و لا ینکشف إثبات النور المجرد و الجوهر المفارق و الصوره المفارقه عن المواد و الأجرام و الأبعاد فی عالم الإمکان...» محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازي، الحکمه المتعالیه في الاسفار العقلیه الاربعه، ناشر: دار احیاء التراث العربي، سال چاپ: 1412، تعداد جلد: 10، ج7، ص 204.

[2] الاسفار الاربعه: 7 / 205.

[3] انفال، 17.

[4] الشعراء، 80.

[5] الأنعام، 73.

[6] النحل، 4.

[7] النور، 45.

[8] الفرقان 2.

[9] يس، 82.